

تصحیح عبارات و ابیاتی چند از کتاب *مواهب الاهی* در تاریخ آل مظفر

زهرا ریاحی‌زمین* پیوند بالانی**

دانشگاه شیراز

چکیده

مواهب الاهی نوشته‌ی معین‌الدین علی یزدی، کتابی تاریخی است که در قرن هشتم، درباره‌ی خاندان مظفری نگاشته شده است. این کتاب از معدود کتاب‌هایی است که درباره‌ی آل مظفر، هم‌زمان با حکومت این خاندان، به رشته‌ی تحریر درآمده و حاوی اطلاعات ذی‌قیمت تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و ... در خصوص عصر مؤلف است. این اثر، علاوه بر داشتن ویژگی‌های سبکی و نگارشی که آن را در حیطه‌ی متون ادبی قرار می‌دهد، بسیار مورد توجه دانشجویان تاریخ و محققانی است که در دوره‌ی سلطنت آل مظفر مطالعه می‌کنند. با وجود این که سعید نفیسی، بخش نخست *مواهب الاهی* را در سال ۱۳۲۶ ه.ش تصحیح نموده است، هنوز این کتاب غلط‌ها و جاافتادگی‌های فراوانی دارد که درک مطلب را با مشکل مواجه می‌سازد. در مقاله‌ی حاضر، نگارندگان با دستیابی به نسخه‌هایی متقدم‌تر، توانسته‌اند نقص‌ها، افتادگی‌ها و غلط‌های فراوان تصحیح نفیسی را مورد بازبینی قرار دهند و بدین ترتیب، ابهام‌های این اثر ادبی - تاریخی را تا حدود زیادی رفع نمایند.

واژه‌های کلیدی: تصحیح، نثر فارسی، *مواهب الاهی*، نسخه‌ی نفیسی، نسخه‌ی خطی.

۱. مقدمه

اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم را باید دوره‌ی اوج و رواج نثر فنی دانست. در این دوره، به دلیل توجه خاص مغولان به ثبت و ضبط وقایع، فن تاریخ‌نویسی به شعبه‌ی

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی Zriahi@rose.shirazu.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی peyvand_bebe@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

مهمی از شعب ادبیات تبدیل شد؛ به گونه‌ای که «در این قسمت از سابقین پیشی گرفت و کتب عمده‌ی تاریخی در این زمان به وجود آمد و اگر دوره‌ی تیموریان را نیز به این دوره منضم سازیم، باید گفت ایران، بلکه عالم اسلام در هیچ دوره بهتر از این دوره از عهده‌ی این فن برنیامده است.» (بهار، ۱۳۷۳: ۴) تا حدی که در دو قرن هفتم و هشتم، کتاب‌های مفصلی در زمینه‌ی تاریخ عمومی و نیز تاریخ‌های محلی نگاشته شد. شیوه‌ی تدوین تاریخ‌هایی در اسلوب نثر مصنوع و فنی، از دوره‌ی سلجوقیان و بعد از آن کم‌کم بین مورخان متداول شد که بدون شک، این امر نتیجه‌ی تفوق‌جویی تربیت‌یافتگان مدارس نظامیه در مراتب و مناصب دیوانی بود. به این ترتیب، تاریخ‌نویسی نیز مانند شعر و نثرهای ادبی، به سمت صنعت‌پردازی و تصنع و تکلف پیش رفت؛ به گونه‌ای که به تدریج، تاریخ‌نویسی روشنی و ایجاز خود را آن‌گونه که در تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی می‌بینیم، تحت‌تأثیر ذوق تصنع‌جوی اهل مدرسه از دست داد و به مقوله‌ای از نثر فنی تبدیل شد که در نزد مؤلفان *راحة الصدور* و *تاریخ جهانگشا* و *تاریخ و صاف*، تاریخ، بعد از صنعت‌پردازی‌های ادیبانه و منشیانه، در درجه‌ی دوم اهمیت قرار گرفت. (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۵۵۸) یکی از آخرین کتاب‌هایی که به سبک مصنوع پدید آمد، کتاب *مواهب الهی* است.

۲. نویسنده

مؤلف *مواهب الهی*، مولانا معین‌الدین علی بن جلال‌الدین محمد یزدی معروف به «معلم» از دانشمندان و نویسندگان معروف قرن هشتم هجری، است. وی پس از کسب مقدمات علوم، به یادگیری علوم شرعی در خدمت قاضی عضدالدین ایجی پرداخت و کتاب‌های *مفتاح‌العلوم* سکاکی و *شرح اصول ابن حاجب* و *کشاف زرخشری* و شرح کتاب‌های *مواقف* و *جوهر* را در اصول و کلام، نزد وی خواند. محمد مفیدبن نجم‌الدین محمود مستوفی بافقی یزدی در کتاب *جامع مفیدی* (۱۰۹۰-۱۰۸۲هـ.ق) درباره‌ی معین‌الدین می‌گوید: «الموفق به تأییدات الهی، مولانا معین‌الدین معلم یزدی، در زمان خود اعلم علما و افقه فقها بود و ... از اوایل زمان سلطنت سلاطین حشمت تمکین آل مظفر که شهریاران نیک‌سیرت ملک‌نهاد و جهان‌دارانی خوب‌صورت پاک اعتقاد بودند، تا اواخر استقلال آن زمره‌ی عدالت‌کیش در بلده‌ی فاخره‌ی یزد، بر سجاده‌ی تقوی و پرهیزگاری نشسته، مردم آن دیار از تزکیه‌ی نفس نفیس و تصفیه‌ی خاطر خطیرش

بهره‌مند می‌گشتند.» (مستوفی بافق‌ی یزدی، ۱۳۴۰: ۳۲۹)

پدر وی مولانا جلال‌الدین محمد، از علمای روزگار خود و از ملازمان امیر مبارزالدین محمد بود. معین‌الدین پس از به پایان رساندن تحصیلات، به میانجی پدر خود و نیز به معرفی یکی از امرای دربار مظفری به نام امیر اختیارالدین حسن قورجی، از سال ۷۴۴ هـ. ق در یزد به خدمت سلسله‌ی آل مظفر درآمد. او در سال ۷۴۵ هـ. ق مجلس درسی در کرمان برپا نمود و در سال ۷۵۵ هـ. ق نیز پس از بازگشت از سفر حج، به دستور امیر مبارزالدین محمد، به تدریس در دارالسیاده‌ای که پادشاه مظفری در یزد ساخته بود، مأموریت یافت. وی سمت تعلیم شاه شجاع را نیز بر عهده داشت. به همین دلایل به «معلم» معروف شده بود.

احمد بن حسین بن علی کاتب در کتاب *تاریخ جدید* یزد که آن را حدود سال ۸۶۱ هـ. ق تألیف کرده است، درباره‌ی معین‌الدین می‌نویسد: «... مردی فاضل و کامل بود و سلاطین بنی مظفر او را عزیز داشتندی و معلم شاه شجاع بود و سخن او در میان بنی مظفر، حجت بود و تاریخ معینی مظفر او نوشته بود و به غایت کمال نوشته بود...» (کاتب، ۱۳۴۵: ۱۲۰)

او هم‌چنان در خدمت آل مظفر و مورد محبت امیرمبارزالدین و پسرش شاه شجاع بود تا این‌که در سال ۷۸۹ هـ. ق بدرود حیات گفت. مؤلف *تاریخ یزد* مرقد او را در «اهرستان، قریب باغ ساباط» ذکر کرده است. (جعفری، ۱۳۳۸: ۷۸)

از آثار معین‌الدین می‌توان به *مواهب الہی*، *نزه‌السرور* و نیز ترجمه‌ی *رشف النصایح الایمانیه و کشف الفصایح الیونانیه* از آثار شیخ شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد سهروردی (۵۳۹-۶۳۲ هـ. ق) که آن را در سال ۷۷۴ هـ. ق برای شاه شجاع از عربی به فارسی برگردانده، اشاره نمود. گویا معین‌الدین به جز این دو اثر، کتاب مفصل دیگری در تاریخ آل مظفر به نام *اساس السلطنه* نیز داشته است. او در کتاب *مواهب الہی*، شرح و بسط بیش‌تر مناقب آل مظفر را به کتاب اخیر موکول می‌کند که گویا به صورت مبسوط به این مقوله پرداخته بوده است: «حالی چون از بحر [ی]، قطره‌ای و از آفتابی، ذره‌ای در کتاب *اساس السلطنه*، گزارش پذیرفته و در اثنای این همایون‌نامه از هزار، یکی و از بسیار، اندکی مفصل خواهد گشت؛ فی‌الجمله استطلاع برآن، حواله بدان مواضع است.» (یزدی، ۱۳۲۶: ۱۴)

۳. مواهب الهی

مهم‌ترین اثر معین‌الدین، *مواهب الهی* است. سعید نفیسی در مقدمه‌ی این کتاب می‌گوید: «نامش را به خطا *مواهب الهیه* هم ضبط کرده‌اند و شامل تاریخ امیرمبارزالدین محمد بن مظفر و چند ماه از پادشاهی جلال‌الدین ابوالفوارس شاه شجاع، پسر اوست که در سلخ ربیع‌الاول ۷۶۵ به پادشاهی نشسته است و چون آخرین وقایعی که در آن ثبت شده از سال ۷۶۷ است، پیداست که در این سال، آن را به پایان رسانیده است.» (یزدی، ۱۳۲۶: ۱۲)

معین‌الدین درباره‌ی نام‌گذاری این اثر می‌گوید: «و نام این همایون‌نامه بر حسب اشارت مبارک شیخ سالک ربانی، عزالمه و الدین، ابراهیم الزرقانی - دامت برکاته - که مجاور قبه‌ی مقدس سلطان الاولیا و الاقطاب فی‌الافاق شیخ ابی‌عبدالله الخفیف [قدس الله روحه] است [دامت برکاته] در شیراز مواهب الهی نهاده شد. (همان، ۱۹)

همان‌گونه که اشاره شد، «*مواهب الهی*» به شرح وقایع سلسله‌ی مظفری، از آغاز تا سال ۷۶۷ هـ.ق (زمان نگارش کتاب) یعنی یک سال بعد از فوت امیرمبارزالدین اختصاص دارد. نویسنده در مقدمه‌ی کتاب به این مطلب اشاره می‌کند که در این اثر، سعی داشته با شرح مآثر امیرمبارزالدین محمد، دین خود را در مقابل محبت‌های او ادا کند. *مواهب الهی* جزو آن دسته از کتاب‌های تاریخی محسوب می‌شود که به سلسله‌ی معینی از پادشاهان اختصاص یافته است و از آن‌جا که این کتب به‌وسیله‌ی نویسندگان دربارهای وقت نگاشته شده است، حاوی اطلاعات سودمند و مستقیمی درباره‌ی پادشاهان و دوره‌ی معاصر مؤلفان آن‌هاست.

۴. سبک مواهب الهی

این کتاب از آخرین کتاب‌های تاریخی است که با نثر مصنوع و مزین، نگاشته شده است. نویسنده‌ی این کتاب با اصراری که در رعایت تصنع و تکلف داشته، اثر خود را جانشین *جهانگشای جوینی* نموده است؛ اما باز هم نثر آن از نظر دشواری به تاریخ و صاف نمی‌رسد و حتی باید گفت که مهارت و استادی معین‌الدین در نگارش، به اندازه‌ی نویسندگان این دو کتاب هم نیست. (صفا، ۱۳۵۳: ۱۲۹۹)

عباس اقبال درباره‌ی نثر *مواهب الهی* می‌نویسد: «*مواهب الهی* اگرچه از حیث اشتغال بر وقایع تاریخی ایام حکومت آل مظفر و احوال جنوب ایران در آن دوره از

کتب نفیسه است؛ اما بدبختانه از جهت انشاء، یکی از متکلف‌ترین کتب مصنوعه‌ی فارسی است و مؤلف آن، در آوردن عبارات مغلق و جمل مکرر و استعارات خنک، به قدری افراط کرده که بیرون آوردن مطالب تاریخی از کتاب او، کاری چندان آسان نیست...» (اقبال، ۱۳۶۴: ۵۲۷)

دشواری این متن به گونه‌ای است که در قرن نهم، فردی به نام محمود کتبی یا محمود گیتی، متن ساده‌ای به نام *تاریخ آل مظفر* از روی *مواهب الہی* تهیه کرد و وقایع آن را تا سال ۷۹۵ هـ. ق؛ یعنی تا پایان سلسله‌ی مظفری ادامه داد. محمود کتبی در کتاب خود درباره‌ی نثر معین‌الدین می‌نویسد: «به واسطه‌ی استعارات غریبه و عبارات عجیبه و اطرا در مدایح ایشان و اغراق در اوصاف هر یک از آنان، چهره‌ی عروس مقصود در تقو احتجاب و امتناع مانده...» (کتبی، ۱۳۶۴: ۲۷) و از آن‌جا که گویا کتبی بنا به گفته‌ی خود او، «ابا عن جد» از خدمت‌گزاران این سلسله بودند، تصمیم گرفت که ذیل کتاب *تاریخ گزیده‌ی حمداله مستوفی*، نثری ساده از کتاب *مواهب الہی* تهیه کند تا به نحوی در برابر این سلسله دین خود را ادا کرده باشد.

۵. پیشینه‌ی تصحیح و چاپ کتاب

با وجود اهمیت خاص کتاب *مواهب الہی*، به دلیل نثر فنی و ثقیل و دشوار، هنوز نیمی از این اثر تاریخی به صورت نسخه‌ی خطی است و تصحیحی از آن وجود ندارد و جز اشاره‌های مختصری در کتاب‌های تاریخ ادبیات، کار ارزش‌مند تحقیقی روی آن انجام نشده است. سعید نفیسی در سال ۱۳۲۶ هـ. ش، نیمی نخست این کتاب را با مقدمه و تصحیحاتی چاپ کرد. اساس کار او نسخه‌ای به خط نسخ بوده که تاریخ کتابت نداشته؛ اما رسم‌الخط و کاغذ آن معرف محدودده‌ی قرن یازدهم هجری بوده است.

علاوه بر این، نفیسی ۱۹ صفحه‌ی اول این کتاب را با نسخه‌ای متعلق به عباس اقبال که باز هم بدون تاریخ تحریر است، مقایسه نموده است. او در صفحه‌ی ۱۴ مقدمه‌ی *مواهب الہی*، از نوع کاغذ و رسم‌الخط، احتمال داده که این نسخه در قرن هشتم فراهم شده باشد.

به هر حال، خود نفیسی نیز اذعان دارد که نسخه‌ی اساس او نسخه‌ای مغلوط است: «این نسخه‌ها همه‌ی اعتباری که به نظر می‌آید داشته باشد، بی‌غلط نیست و گاهی کاتب خطاهای فاحش کرده و چیزی از قلم انداخته و کلمات را بی‌نقطه گذاشته و آنچه

توانستم در تصحیح آن کوشیدم؛ اما باز غلط‌های درست ناکرده در آن مانده و خوش‌بختانه به اصل مطلب و تاریخ، زیانی نمی‌رساند.» (یزدی، ۱۳۲۶: ۱۳)

با وجود زحمات فراوانی که نفیسی در راه احیای متون پیشین و به ویژه این کتاب داشته است، مطالعه‌ی این کتاب نشان می‌دهد که غلط‌های فراوان آن، بر دشواری سبکی نثر نویسنده افزوده است و خواننده را گاه با واژه‌ها، عبارات‌ها و جمله‌هایی مواجه می‌سازد که عدم دسترسی به نسخه‌های خطی دیگر، او را در یک سردرگمی بی‌انتهای رها می‌کند.

۶. بحث و بررسی

غیر از نسخه‌های خطی در اختیار سعید نفیسی، دو نسخه‌ی دیگر نیز در تصحیح کتاب *مواهب الهی* و در نوشتار حاضر مورد استفاده قرار گرفت؛ این دو نسخه عبارتند از:

۱. نسخه‌ای متعلق به دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران به خط نسخ که در قرن هشتم فراهم آمده است و خوانندگان آن را با علامت اختصاری «ت» در متن خواهند دید.
۲. نسخه‌ای متعلق به کتابخانه‌ی فاتح استانبول به خط نستعلیق که در قرن نهم نگاشته شده و با حرف «ف» در متن نشان داده خواهد شد.

راه‌گشایی این دو نسخه در حل پیچیدگی‌های حاصل از نسخه‌برداری کاتبان، بی‌نظیر است و همان‌گونه که اهل فن می‌دانند و قطعاً چشیده‌اند، لذت آن برای یک مصحح از حل کردن معمایی پیچیده و گشودن پنجره‌ای از گذشته به روی آیندگان، کم‌تر نیست.

البته انجام این کار به هیچ وجه خدشه‌ای بر کار سترگ نفیسی و امثال او که حق بزرگی در احیای دست‌نوشته‌های پیشینیان داشته‌اند، وارد نخواهد کرد. در این مقاله، نسخه‌ی نفیسی به عنوان نسخه‌ی اساس انتخاب شده است که در متن با حرف «ن» از آن یاد خواهد شد. علاوه بر این، گاه در صورت لزوم به نسخه‌ی عباس اقبال که نفیسی آن را در تصحیح ۱۹ صفحه‌ی نخست *مواهب الهی* به کار برده و با حرف «ل» در متن آمده، اشاره خواهد شد. در ادامه‌ی بحث، نمونه‌هایی از دشواری‌های متن که در اکثر موارد بر اثر خطای کاتبان حاصل شده، ذکر خواهد شد و با مراجعه به نسخه‌های خطی مذکور، کاستی‌های آن برطرف خواهد گردید.

۱. «غمزه‌ی دریا را برای موسی سیل فجاج گردانید.» (۷/۳)^۱

این جمله درباره‌ی هلاکت فرعون و همراهان اوست. در قرآن مجید به ماجرای شکافته شدن رود نیل برای حضرت موسی (ع) و قومش به امر خدا اشاره شده است. (طه/۷۷ و شعراء/۶۳-۶۵) در نسخه‌های ف و ت، به جای «سبیل»، واژه‌ی «سُبُل» که جمع سبیل به معنای «راه‌ها» (ناظم‌الطبایع)، آمده است. با توجه به معنای واژه‌ی «فجاج: راه فراخ میان دو کوه» (منتهی‌الارب)، ضبط این دو نسخه مناسب‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا در این صورت، معنای جمله این‌گونه می‌شود: خداوند دریا را برای موسی و قومش به راهی فراخ تبدیل کرد. در متون گذشته به دلیل عدم نقطه‌گذاری متن، احتمال ابدال حروف به یکدیگر بسیار بوده است. در این جمله نیز بین واژه‌های «سبیل» و «سبل» مشابهت زیادی وجود دارد و احتمالاً هنگام نسخه‌برداری از متن، کاتب بدون توجه به معنی جمله و به قرینه‌ی «غمراهی دریا»، واژه‌ی «سبیل» را برگزیده است.

۲. «حسن عاقبت او را که به اشارت شمشیر تدبیر صواب یافته بیان کنند و سرانجام نیک که به واسطه‌ی استعمال حزم ادراک کرده روشن گردانند، خردمند دولت‌یاری بدان تأسی کند و نیک‌بخت کامگار بدان اقتدا نماید.» (۴/۹)

کلمات در دو جمله‌ی «حسن عاقبت او را که به اشارت شمشیر تدبیر...» و «سرانجام نیک [او را] که به واسطه‌ی استعمال حزم...» دو به دو قرینه هستند. کلمه‌ی «شمشیر» که هم‌خوانی چندانی با معنای جمله و سایر اجزای آن ندارد، در نسخه‌ی ل و ف و ت نیامده و در نسخه‌ی اساس کار نفیسی، به همین صورت ضبط شده است. ظاهراً در حاشیه‌ی نسخه‌ی اخیر، آن‌گونه که مرحوم نفیسی در پاورقی چاپ خود اشاره می‌کند، این کلمه «تشمیر» و در معنی «روان کردن» نوشته شده است. صورت نگارشی «تشمیر» با «شمشیر» چندان فاصله ندارد و شباهت در حدی هست که کاتب را به اشتباه اندازد. از طرفی، ترکیب «شمشیر تدبیر» باید قرینه‌ی «استعمال حزم» باشد که در صورت مضبوط کنونی، این قرینگی اتفاق نیفتاده است؛ اما اگر به جای «شمشیر» کلمه‌ی «تشمیر» را قرار دهیم، معنای آن (روان کردن) با معنای کلمه‌ی «استعمال» (به کار بردن) هم‌سنگ و هم‌سطح خواهد بود. علاوه بر این کلمه، در نسخه‌های ف و ت به جای «به واسطه‌ی»، «به وساطت» آمده است که به قرینه‌ی «به اشارت» در جمله‌ی قبل و رعایت هم‌وزنی با آن موجه‌تر می‌نماید.

۳. «قصور رفیع کامگاری را مرآتی بی‌شمارست، هرکس که در آن طریق پستی گراید، به اول درجه فرو افتد.» (۱۱/۲۳)

در نسخه‌های ف و ت به جای واژه‌ی «مرآتی»، کلمه‌ی «مراقی»، جمع مرقاه، به معنای «پله» (ناظم‌الاطباء) آمده که با توجه به ترکیب «قصور رفیع» مناسب جمله است؛ زیرا از ملزومات کاخ‌های بلند، داشتن پله‌های زیاد است. احتمال می‌رود تشابه بین دو واژه‌ی «مراقی» و «مرآتی» باعث بدخوانی و در نتیجه، اشتباه کاتب در نگارش شده باشد. در نسخه‌های ف و ت نیز به جای کلمه‌ی «پستی»، «به سستی» آمده که با توجه به فعل «گراید» و معنای جمله، صورت صحیح کلمه است. در این صورت، معنای جمله چنین است: برای رسیدن به کاخ‌های بلند پیروزی و کامگاری، باید پله‌های زیادی را طی کرد و هرکس که در بالا رفتن از این پله‌ها سستی کند، به مقصود نخواهد رسید.

۴. اسباب ظلم و تعدی است ایتلاف به هم داد. (۱۴/۲۷)

در نسخه‌های ف و ت به جای فعل «است» در این جمله، واژه‌ی «دست» آمده است. به قرینه‌ی «ایتلاف» به معنای «دوستی و پیوستگی» (ناظم‌الاطباء) می‌توان فهمید که این ترکیب که اضافی اقتراعی محسوب می‌شود، به صورت «دست ایتلاف» صحیح است و احتمال می‌رود که بر اثر نگارش بد، حرف «د»، «الف» خوانده شده و این ابدال صورت گرفته باشد.

۵. «مقدمه‌ی معادات با آن جناب آغاز نهادند و صحایف منادات در دست گرفتند.» (۱۸/۳۴)

کلمه‌ی «منادات» باعث ابهام در معنای این جمله شده است؛ بنابراین باید به جای آن کلمه‌ی دیگری باشد که علاوه بر هماهنگی لفظی با واژه‌ی «معادات» در جمله‌ی قبل، سنخیت معنایی نیز با آن داشته باشد. در نسخه‌های ف و ت به جای این کلمه، «مناوات» به معنی «دشمنی کردن با هم» (ناظم‌الاطباء) آمده که صحیح است. نزدیک بودن صورت کتابت دال و واو و بدخوانی کاتب، این اشتباه را به وجود آورده است. در حقیقت هر دو جمله به یک مفهوم هستند و معنای آن چنین است: اطرافیان اتابک یوسف شاه، با او دشمنی آغاز کردند.

۶. «حکم بلیغ صادر شد که امارت یک هزاره و طبل و ... چنانچه رسم سلاطین مغول بوده، ارزانی داشت.» (۱۹/۳۶)

در نسخه‌های ف و ت به جای «بلیغ»، واژه‌ی «یرلیغ» آمده است. از آن‌جا که در جمله‌ی قبل، از رسیدن «نوبت پادشاهی» به «غازان» خان سخن رفته است و در ادامه‌ی جمله نیز به «رسم سلاطین مغول» اشاره گردیده، «حکم یرلیغ» به معنی «فرمان پادشاهی» به خصوص فرمان خان تاتارستان «(ناظم/لاطباء) صحیح است. این کلمه در سایر کتب تاریخی از جمله جهانگشای جوینی نیز به کرات دیده می‌شود. معنی جمله: به فرمان «غازان خان» و طبق رسم سلاطین مغول، به شرف‌الدین شاه مظفر، طبل و علم و ... عطا شد.

۷. اگرچه نرگس دانا ز سیم و زر سازند برای نرگس هم خاک نرگستان به

(۱۵/۴۹)

در این بیت، ترکیب نامأنوس «نرگس دانا» باعث ابهام در معنی شده است. در نسخه‌های ف و ت این ترکیب به صورت «نرگس‌دان‌ها» آمده، به معنای «گلدانی که در آن پیاز نرگس نهاده باشند.» (ناظم/لاطباء) که در این صورت، ابهام بیت برطرف می‌شود. شاعر می‌گوید هرچند گل نرگس را در گلدانی از طلا و نقره نگه‌داری کنند، رویدن در خاک «نرگستان» و فضای باز، برای آن بهتر و خوشایندتر است.

۸. «عاقبت، او را به تیغ پدر هلاک کردند و به خنجر ناکامی گذرانیده، چنگ در زلف

دلبرش زدند.» (۲۲/۵۵)

با توجه به معنای جمله، ترکیب «تیغ بدر» در این‌جا ترکیبی غریب و دور از ذهن است. در نسخه‌های ف و ت به جای «بدر»، واژه‌ی «غدر» به معنای «بی‌وفایی و خیانت» (آندراج) آمده که با توجه به مفهوم این جمله و جملات ماقبل آن، درست به نظر می‌رسد. در این صورت، معنی جمله چنین است: او بر اثر خیانت و بی‌وفایی اطرافیان خود قربانی شد.

۹. «به سبب این حرکت، به ملابس عصیان پادشاه ارتداد نموده و قتال با او به مذهب

مطاوعت پادشاه واجب است.» (۶/۵۷)

در جمله‌ی فوق، کلمه‌ی «ارتداد»، مخل مفهوم کلام است. در دو نسخه‌ی ف و ت به جای این کلمه، واژه‌ی «ارتداء» به معنای «رداء بر دوش افکندن» (ناظم/لاطباء) آمده که با ترکیب «ملابس عصیان» کاملاً متناسب و سازگار است. در این صورت، معنی جمله آن است که حاجی‌شاه با انجام این کار، لباس عصیان و سرپیچی از پادشاه بر تن

کرده است و جنگیدن با او واجب است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در کتابت «ارتداء» و «ارتداد»، بر اثر یک بدخوانی ساده و عدم توجه به معنی جمله، دو حرف «ء» و «د» می‌توانند به یکدیگر تبدیل شوند.

۱۰. «آن‌چه از صنادید بازمانده بودند، در قید اسار گرفتار شدند و در **میلقه‌ی محنت** و بلا بسته‌ی عنا ماندند.» (۱/۶۲)

ابهام این جمله به دلیل آمدن واژه‌ی «میلقه» است. در نسخه‌های ف و ت به جای آن، واژه‌ی «رقبه» در معنی «حلقه‌ی رسن» (آنندراج) آمده که به قرنیه‌ی «قید اسار» و «بسته ماندند» درست به نظر می‌رسد. نویسنده، «محنت و بلا» را به طنابی تشبیه کرده که باعث گرفتاری بزرگان شده است.

۱۱. «در شیوه‌ی استبداد، آب وقاحت به چشم کشیده...» (۱/۷۳)

اصطلاح «به چشم کشیدن» ترکیبی ناآشنا است و تا جایی که نگارندگان جست‌وجو کرده‌اند، در فرهنگ‌ها و متون کهن نیامده است. در نسخه‌های ف و ت، عبارت «به چشم کشیده» آمده که موجه به نظر می‌رسد. «به چشم کشیدن» به معنای «به چشم مالیدن» (دهخدا) است. نویسنده‌ی موهب در این قسمت از ماجرا به اساعه‌ی ادب و بی‌شرمی که مظفرالدین سلطان، پسر قطب‌الدین سلطان،^۲ درباره‌ی نامادری خود «ترکان خاتون»^۳ مرتکب شد، اشاره می‌کند.

۱۲. «خورشیدِ روشن‌ضمیر، سواد آن شب از غالیه‌ی سیاهی دامن سنبل را معطر کرد.» (۸ / ۸۲)

این جمله به دلیل افتادگی عباراتی از آن، مغشوش است. در نسخه‌ی ف نیز جمله، ناخواناست؛ ولی در نسخه‌ی ت ابهام جمله بدین‌گونه برطرف شده است: «خورشید روشن‌ضمیر، سواد آن شب را چون سرمه در چشم گردون کشید و نیل کردار، عارض دلفروز روز را بدان پیاراست. شب از غالیه‌ی سیاهی، دامن سنبل را معطر کرد.» صورت اخیر عبارات، از نظر معنایی، ساخت دستوری، نکات زیباشناختی و خلق تصاویر نسبتاً بدیع می‌تواند کاملاً پذیرفتنی باشد.

۱۳. چوقدرش با سپهر آمد، گردونی زیادت شد چو ذاتش در جهان آمد، جهانی در جهان آمد

نفیس دربارہی این بیت در پاورقی می‌نویسد: «در اصل چنین است و در وزن و معنی مختل است.» در نسخه‌های ف و ت به جای «آمد»، فعل «افزود» آمده است که با معنی مصراع مناسبت دارد. شاعر در این مصراع می‌گوید، قدر و مرتبه‌ی ممدوح او آن‌چنان است که می‌تواند طبقه‌ای به طبقات آسمان بیفزاید!

۱۴. «نسیم بہاری فرش ایوان سپہر ارتفاع برخاست و ابر بہ گوہر فشانہی بارگاہ جہان پناہش پیش آمد.» (۱۴/۸۲)

کلمه‌ی «فرش» در این جملہ باعث اخلاص در معنای کلام شدہ است. در نسخه‌های ف و ت «بہ فراشی» آمدہ است؛ یعنی نویسنده با استفادہ از صنعت «استعارہی مکنیہی تخیلیہ» یا «تشخیص»، «نسیم بہاری» را «فراش ایوان سپہر» خواندہ است. او در ذکر متولد شدن «شاہ شجاع»، بعد از این کہ ہمہی اجرام سماوی را در شادمانی سہیم می‌کند، «نسیم بہاری» و «ابر» را بہ فراشی و گوہر فشانہی بارگاہ ممدوح می‌گمارد!

۱۵. «تیغ نافذ احکام را بہ صیقل داد گستری می‌زد.» (۱۸/۸۸)

«صیقل» بہ معنای «زدایندہی آینہ و تیغ و ...» (غیاث اللغات) باعث تیزی و روشنی شمشیر می‌شود و آن را از زنگار کہ مادہای سبزرنگ است و در مجاورت ہوا و رطوبت بر روی آہن و آینہ و ... پدید می‌آید، پاک می‌کند.

اما ترکیب «بہ صیقل زدن»، آن گونه کہ در متن دیدہ می‌شود، بہ کار نرفته است. بر ہمین اساس، بہ نظر می‌رسد بہ جای «زدن» باید فعل دیگری باشد. در نسخه‌های ف و ت، فعل «می‌زدود» از مصدر «زدودن»، در معنای «پاک کردن آینہ و شمشیر و ... از زنگ» (برہان قاطع) آمدہ کہ با توجہ بہ نزدیکی صورت نوشتاری آن با فعل «زد» و کاربرد ترکیب متداول «بہ صیقل چیزی زدودن» در سایر متون، صحیح می‌نماید.

در متن، پس از فعل «می‌زد»، حرف ربط «و» آمدہ است کہ این احتمال را تقویت می‌کند کہ آمدن «و» چشم کاتب را بہ خطا انداختہ باشد و در بازنویسی، «می‌زدود و» را با یک «و» و «د» نوشتہ باشد. در این جملہ «داد گستری» بہ صیقلی تشبیہ شدہ کہ باعث زدودن «تیغ احکام» و تیزی و برندگی آن می‌شود؛ یعنی امیر مبارزالدین با برقراری عدل و داد، احکام خود را جاری و روان می‌ساخت.

۱۶. «بعد از چند روز، گوہر پاک روح بزرگوارش را بہ گوہر تیغ آب‌دار و بحر

صمصام، آب روان از بحر قمقام بار گرفت.» (۱۴/۹۲)

علاوه بر ابهام جمله که به دلیل حذف ارکانی از آن حاصل شده، واژه‌های «بحر» و «بار گرفت» نیز این ابهام را بیش‌تر کرده‌اند. ابهام این دو جمله در نسخه‌های ف و ت بدین‌گونه برطرف شده است که صحیح می‌نماید: بعد از چند روز گوهر پاک روح بزرگوارش را به گوهر تیغ آبدار ازدواج دادند و به حد صمصام، آب روان از آن بحر قمقام باز گرفت. یعنی بعد از چند روز غیاث‌الدین محمد رشید وزیر^۵ را با شمشیر به قتل رساندند.^۶

نویسنده در ادامه‌ی مطلب با استفاده از صنایع ادبی، شدت تأثر و تألم خود را در ماجرای مرگ وزیر، به اطناب بیان نموده است. «حد» در دو معنی «تیزی شمشیر» و «حایل میان دو چیز» (آنندراج) به کار رفته است و در معنای اول، با «صمصام» ابهام تناسب برقرار می‌کند و از طرف دیگر، «آب روان» علاوه بر این‌که به معنای آب جاری به کار رفته است، می‌توان آن را اضافه‌ی تشبیهی نیز دانست؛ یعنی نویسنده «روان» را به معنی «روح و جان» در نظر گرفته که به وسیله‌ی «حد صمصام»، از ورود آن به «بحر قمقام» ممانعت به عمل آمده است. «بحر قمقام» نیز در معنای دریای بزرگ، استعاره از وزیر شهید است. فعل مرکب «بار گرفت» نیز معنایی متناسب با این جمله ندارد و تنها با تبدیل حرف «ر» به «ز» مطابق با نسخه بدل‌ها معنا کامل می‌شود.

۱۷. «تا آن‌که می‌دانست که با سرپنجه‌ی آهنین زورآوری طریق خردمندی نباشد ... اما به غیر از اندک صبری چاره نمی‌دید.» (۹/۹۷)

در نسخه‌ی ف ترکیب «تا آن‌که» پاک شده است و در نسخه‌ی ت «با آن‌که» آمده که با توجه به مفهوم جمله، صحیح است. در حقیقت، «با آن‌که» شبه حرف ربطی است که در جمله برای استدراک به کار رفته است و دو جمله را به هم پیوند داده است.

۱۸. «اقلیمی بی آن‌که بیمی کشید در حوزه‌ی اقتدار آورد.» (۱۴/۱۴۷)

نسخه‌ی ن و ف، هر دو کلمه‌ی «بیمی» را آورده‌اند که افاده‌ی معنای صحیحی در جمله نمی‌کند. در نسخه‌ی ت به جای آن، «تیغی» آمده است که اولاً با فعل «کشید» تناسب دارد و ثانياً مفهوم عبارت را شیوا و رسا می‌کند؛ یعنی او بدون جنگ و خون‌ریزی، آن سرزمین را فتح کرد. همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، بدون نقطه نوشتن واژه‌ها در متون کهن باعث ایجاد چنین خطاهایی می‌شده است. در این جمله نیز وقتی «بیمی» و «تیغی» بدون نقطه نوشته شوند، به دلیل کتابت تقریباً مشابه، به

سادگی موجب بدخوانی می‌گردد.

۱۹. «جز نسیم صبا بضاعت از عطار چمن و دشت هیچ رهگذری به تجارت آمد شد
نمی‌توانست کرد.» (۱۴/۱۳۳)

معنای جمله، مغشوش و نامفهوم است. در نسخه‌های ف و ت بعد از «نسیم صبا» حرف ربط «که» و به جای «و دشت»، فعل «داشت» آمده است که مفهوم جمله را کامل می‌کند. در این جمله، همان‌گونه که دیده می‌شود «و دشت» اگرچه با واژه‌ی «چمن» ارتباط معنایی دارد، معنای جمله را کامل نمی‌کند. احتمالاً این کلمه بر اثر مشابهت «د» و «و» در کتابت پدید آمده؛ هم‌چنین شاید اندکی انحنا در نگارش حرف «الف»، آن را به «د» تبدیل کرده باشد. این جمله، در حقیقت مبالغه‌ای است که با تشخیص همراه شده است و نویسنده در «ذکر محاربه و فتح اعراب»، در بیان ناامنی ایجاد شده از حمله‌ی «اشرار اعراب» به نواحی هرات، مروست، صحرای رودان و رفسنجان می‌گوید: به جز باد صبا که به تجارت بوی خوش مشغول است، هیچ تاجری جرأت نداشت به آن نواحی سفر کند.

۲۰. «آستین حسب عصامتش به طراز نسب عظامی مطرز است و معاطف لباس
خسروی به محاسن صفات نهلوی مغرور.» (۸/۱۵۱)

واژه‌ی «مغرور» در این جمله، بی‌معناست. در نسخه‌های ف و ت به جای آن، واژه‌ی «مفروز»، به معنی «لباس حاشیه‌دار و دوخته» (ناظم‌الاطباء) آمده که با کلمه‌های «آستین، طراز، مطرز، معاطف و لباس» تناسب دارد و ابهام جمله را برطرف می‌کند. نویسنده می‌گوید: شاه سلطان مسعود علاوه بر این‌که دارای شأن و بزرگی ذاتی است، می‌تواند به اجداد خود نیز افتخار کند و علاوه بر شاه‌زادگی، صفات پهلوانی را نیز با خود دارد. معین‌الدین در این جمله برای «حسب عظامی» آستینی در نظر گرفته (اضافه‌ی استعاری) که با «طراز نسب عظامی» زینت داده شده و «لباس خسروی» شاه سلطان مسعود را دارای «معاطفی» دانسته که با افزودن صفات پهلوانی، زیبایی آن دوچندان شده است.

۲۱. «چون غمام انعام به ساحت حال بنده‌ای انصباب پذیرد و قطاف الطاف ریاض امید
او را شاداب گردانند، ضباب نخوت و جبروت، آفتاب رای او را بازپوشاند.»

(۵/۱۵۷)

لغت «قطاف» در معنای «چیدن» از نظر لفظی با واژه‌ی «ریاض» تناسب دارد؛ اما معنای جمله را کامل نمی‌کند. نسخه‌های ف و ت، به جای آن واژه‌ی «نطاف» به معنی «ریختن آب» (لسان‌العرب) را ثبت کرده‌اند که صحیح به نظر می‌رسد. نویسنده، لطف ایزدی را به بارانی تشبیه کرده است که «ریاض امید» بنده را تر و تازه و شاداب می‌کند. علاوه بر این، واژه‌ی «نطاف» با «غمام، ریاض و ضباب» تناسب بیش‌تری دارد. معین‌الدین با استناد به آیه‌ی ۸۵ سوره‌ی اسراء که می‌فرماید: «وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ: و چون به انسان نعمت ارزانی داریم، روی می‌گرداند و پهلوی تهی می‌کند»؛ به ماجرای لشکرکشی شیخ ابواسحاق به کرمان در سال ۷۴۸ هـ ق اشاره می‌کند و آن را نتیجه‌ی غرور و نخوتی می‌داند که در ذات همه‌ی انسان‌ها، در پی وفور نعمت پدید می‌آید و طبیعتاً شیخ ابواسحاق نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. ۲۲. «از ابتدای این حال جمران عناد که در خلال رماد مهاده خمود یافته بود، اشتعال پذیرفت.» (۴/۱۶۶)

ابهام جمله به دلیل آمدن لفظ «جمران» پدید آمده است. در نسخه‌ی ف این واژه بدون نقطه و در نسخه‌ی ت به صورت «جمرات» که جمع جمره و به معنی اخگر آتش (برهان قاطع) است، آمده که با واژه‌های «رماد و اشتعال» تناسب دارد. علاوه بر این، در ترکیب «جمرات عناد»، دشمنی به آتشی تشبیه شده که زیر «خاکستر صلح» پنهان شده است. بدین ترتیب، معنای جمله چنین است: شیخ ابواسحاق دشمنی خود را که پیش از آن در قالب دوستی و صلح پنهان می‌کرد؛ آشکار نمود.

۲۳. «از ترکناز نهب و غارت، راه بر آینده و رونده بسته و بدین سبب، جمعی کثیر از شیراز بدیشان ملحق می‌شوند و سواد اهل عناد، هر روز زیاده می‌گردد.» (۹/۱۸۱)

عبارات، مربوط به جنگی است که بین لشکریان امیر مبارزالدین و جمعی از افغانه و جرمایان در صحرای «خاون» از نواحی کرمان، در گرفت و به شکست سپاه مبارزی انجامید. این منطقه کیلومترها با شیراز فاصله دارد. بر این اساس، آمدن تعدادی کثیر از شیراز و پیوستن آن‌ها به جمع دشمنان در آن روز و آن صحرا، بسیار بعید می‌نماید. از طرفی در جمله و جمله‌های بعد، از اهل عناد و دفع شر آنان سخن گفته شده است. با این نگرش به نظر می‌رسد کلمه‌ی شیراز در این جا صحیح نیست و بر اثر بدخوانی کاتب آمده است. نسخه‌های ف و ت به جای آن، واژه‌ی «اشرار» را آورده‌اند که هم با

معنای جملات قبل و بعد سازگار است و هم از واقعیتی تاریخی حکایت می‌کند؛ از لحاظ نگارشی نیز چندان غریب نیست؛ همین کلمه باید به جای کلمه‌ی «شیراز» قرار گیرد.

در تاریخ آل مظفر درباره‌ی این جنگ می‌خوانیم: «چون از گرم‌سیر مراجعت نمود، بعد از مدتی خبر رسید که اوغان و جرمان به اتفاق، دست به تاراج برآوردند و مملکت خراب می‌کنند و جمعی از اشرار با ایشان ملحق شده‌اند و داعیه‌ی محاربه دارند. امیر مبارزالدین متوجه شد با لشکری آراسته و در صحرای خاوند فریقین به همدیگر رسیدند و حربی عظیم رفت.» (کتبی، ۱۳۶۴: ۵۳)

عبارات یاد شده، تصحیح انجام شده را تأیید می‌کند. همین واقعه در تاریخ کرمان نیز ذکر شده و منطقه‌ی جنگ، نواحی جیرفت بیان شده است (خان وزیری، ۱۳۶۴: ۴۹۵) که نشان می‌دهد با توجه به بعد مسافت، کلمه‌ی «شیراز» اشتباه است.

۲۴. «حضرت خلافت پناه استکفای این مهم به وی مخصوص گرداند و دفع شر این طایله بدو باز گذارد.» (۱۶/۱۸۱)

واژه‌ی «طایله» در این جمله افاده‌ی معنای صحیحی نمی‌کند. در نسخه‌های ف و ت لفظ «طایفه» آمده که فصیح‌تر است. نویسنده در این جمله به پیشی گرفتن اطرافیان امیرمبارزالدین برای نبرد با طایفه‌ی «اوغانی و جرمانی» اشاره می‌کند.

۲۵. «گوهر بر صحیفه‌ی تیغ چون خاک بر چهره‌ی آتش‌رخان سوخته ماند.» (۴/۲۰۶)

در ادامه‌ی توصیف فرارسیدن «موسم تابستان»، از شدت گرمای هوا سخن به میان آمده است. آن‌گونه که نویسنده می‌گوید: بر اثر تابش خورشید، جوهره‌ی شمشیر، سوخته و سیاه شده بود. در این توصیف، «گوهر صحیفه‌ی تیغ» باید به چیزی تشبیه شود که بر لطف کلام بیفزاید و به افزونی زینت شمشیر بر اثر تابش نور اشاره داشته باشد. «خاکی» که بر چهره‌ی «آتش‌رخان» می‌نشیند، مسلماً آن لطف را ندارد. بنابراین نسخه‌های ف و ت، واژه‌ی «خال» این زیبایی و لطف را جلوه‌گر می‌کند. خالی سیاه، بر چهره‌ای زیبا که بر اثر تابش خورشید به رنگ آتش درآمده است.

۲۶. «پسر [ان] ایشان، خلیفه و اخی به اصغای آثار پدران، طریقه‌ی خلوص نیت پیشنهاد ضمیر ساختند.» (۲۱/۲۰۷)

لفظ «اصغا» در معنی «شنیدن» در این عبارت چندان جایگاهی ندارد. در نسخه‌های ف و ت به جای واژه‌ی «به اصغا»، «به اقتفا» آمده که به نظر نگارندگان مناسب‌تر است. نویسنده در این عبارت، به وفاداری «خلیفه و اخی» (دو تن از نوروزیان)^۷ اشاره می‌کند که همانند پدران خود، مطیع و فرمانبردار امیرمبارزالدین بودند. هرچند که واژه‌ی «اصغا» نیز به ظاهر نادرست نمی‌نماید، نگاهی به جمله‌ی پیشین، خواننده را به پذیرش واژه‌ی «اقتفا» رهنمون می‌کند. معین الدین در بیان احوال دو تن از امرای نوروزی و ذکر مطاوعت و فرمانبرداری ایشان می‌نویسد: «چون این دو امیر که رأس و رئیس ایشان بودند و در سپردن جاده‌ی مطاوعت، سپری شدند و در لوازم طریقت اخلاص، منقضی گشتند، پسران ایشان، خلیفه و اخی ...» یعنی آن دو امیر نوروزی تا آخر عمر، جز طریقه‌ی اخلاص و فرمانبرداری، راهی دیگر را در پیش نگرفتند و از آن‌جا که از «سپری شدن» و «منقضی گشتن» ایشان سخن به میان آمده، کاملاً معقول و موجه به نظر می‌آید که پسران ایشان نیز از آثار پدران خود اقتفا کرده باشند؛ یعنی به پیروی از آن‌ها، راه مطاوعت را در پیش گرفته باشند؛ نه این‌که از آثار پدران در گذشته‌ی خود «اصغا» کرده باشند.

۲۷. «مرغ دل‌های اهل قلوب را به دانه‌ی احسان امتنان، به دام تسخیر می‌آورد.»
(۱۵/۲۱۴)

در نسخه‌های ف و ت به جای «امتنان»، واژه‌ی «بی‌امتنان» آمده است که صحیح می‌باشد. بی‌شک، «احسان» بی‌منت است که «دل‌های اهل قلوب» را به دام می‌اندازد.
۲۸. «و بدین، مدارج جاه رفعیش هر روز به معماری ملکات عصامی بلندپایه می‌گشت.» (۵/۲۱۴)

در این جمله، واژه‌ی «این» بدون مرجع است که باعث نامفهومی کلام شده است. در نسخه‌های ف و ت بعد از «بدین»، واژه‌ی «وتیره» به معنی «روش» (دهخدا) آمده که معنای جمله را درست می‌کند. نویسنده می‌گوید: بدین ترتیب، روز به روز، به وسیله‌ی شأن و بزرگی ذاتی خواجه قوام‌الدین صاحب عیار، درجه و مقام وی ترقی می‌کرد.
۲۹. «از جمله، روزی یکی از اکابر ملک که به حکومت شوشتر مخصوص بود، از محل فرماندهی به دارالملک آمد تا به شرف بساطبوس پادشاه جهان‌گشای و عز تشول وزیر خورشید رای، مستسعد گردد.» (۳/۲۱۶)

واژه‌ی «تثول» در معنی جمله ابهام ایجاد کرده است. در نسخه‌های ف و ت به جای آن، «مثول» به معنی «به خدمت ایستادن» (آنندراج) آمده که صحیح است. معنی جمله این است: حاکم شوستر برای بساط‌بوسی پادشاه و خدمت‌گزاری خواجه قوام‌الدین صاحب عیار وزیر، به پایتخت حکومت آمد.

۳۰. «شرط آن است که آیین‌های خواطر از غبار **تغییرات** پاک کنند و موارد ضمائر از کدورات دعاوی صافی گردانند.» (۱۳/۲۲۶)

در نسخه‌های ف و ت به جای «تغییرات»، واژه‌ی «تغیرات» به معنی «خشم و غضب فراوان» (ناظم‌الاطباء) آمده که صحیح‌تر است.

معین‌الدین در «ذکر فتح بیگ چکاز» نقل می‌کند که امیرمبارزالدین در رودان و رفسنجان، امرای اوغانی و جرماپی را احضار کرد و پس از بخشش‌های فراوان، ایشان را به اتحاد و اتفاق در نبرد و زدودن کینه و دشمنی‌های پیشین فراخواند. بنابراین مفهوم، لفظ «تغییرات» به معنی «دگرگونی‌ها» (ناظم‌الاطباء) در این جمله وجهی ندارد.

۳۱. «به هر وقت به مسامع همایون می‌رسید که امیرشیخ ابواسحاق که والی شیراز است، بساط فسق و فجور را به پای اباحت می‌سپرد و ابواب بدع و اهوای به دست بی‌باکی مفتوح داشته و چنان‌که به کرات مسطور گشت، مرایر عهود و موثیق را **مفتوض** گردانید و قواعد عقود به عواصف بی‌وفایی از پای درآورده.» (۱۳/۲۳۶)

کلمه‌ی «مفتوض» و ریشه‌ی «فتض» در فرهنگ‌های فارسی و عربی نیامده است. بنابر آنچه که در نسخه‌های ف و ت آمده، این کلمه تصحیف واژه‌ی «منقوض» به معنی «شکسته» (ناظم‌الاطباء) است که با «عهود و موثیق» کاملاً مناسبت دارد و صحیح است. معنی جمله این است: پیوسته به امیرمبارزالدین گزارش می‌دادند که شیخ ابواسحاق، عهد و پیمان‌های پیشین را زیر پا گذاشته، راه فسق و فجور در پیش گرفته است.

۳۲. «با گروهی که نزهت لاله‌زار، چون کارزار جستندی و نشوئی جام مدام، از **سرای** حسام خون‌آشام دانسته، چو نیزه دست تطاول جز به گوهر حیات دشمنان دراز نکردندی.» (۱۲/۲۳۷)

واژه‌ی «سرای» در این عبارت با کلمه‌های نشوئی، جام، مدام، خون‌آشام که همگی مفهوم «نوشیدن» را به ذهن متبادر می‌کنند، هم‌خوانی ندارد. در نسخه‌های ف و ت، به

جای واژه‌ی «سرای» واژه‌ی «سیرابی» آمده که هم، معنای جمله را اصلاح می‌کند و هم با سایر کلمات، تناسب معنایی دارد؛ بنابراین همین صورت، صحیح است. بدین ترتیب، معنی جمله چنین است: امیرمبارزالدین با لشکری نیرومند و شجاع که سرخوشی میدان جنگ برای ایشان همانند «نزهت لاله‌زار» بود و سیرابی شمشیرهای ایشان از خون کشته‌شدگان، سرمستی باده‌نوشی را به آنان می‌بخشید، عازم جنگ با شیخ ابواسحاق شد.

۳۳. «بنا به ترتیب لشکر اوغانی و جرمایی و تقویت امور جغول، به صوب گرمسیر روان گشت.» (۱۴/۲۳۸)

ترکیب «امور جغول» ترکیبی بسیار غریب است و براساس نسخه‌های ف و ت، تصحیف ترکیب «امراء مغول» است که صحیح می‌نماید.

مفهوم جمله این است: امیرمبارزالدین برای سامان‌دهی به لشکریان اوغانی و جرمایی و نیز تقویت امیران مغول، راهی گرمسیر شد.

۳۴. «از مواهب فضل‌الهی تا غایت بحر مدارج جاه منیعش با ذروه‌ی کیوان مبارات می‌کرد و با کمال دانش‌مندی مراقی قدرش با سپهر برین محاذات می‌نمود.» (۳/۲۴۲)

بین دو عبارت «تا غایت بحر مدارج جاه...» و «با کمال دانش‌مندی مراقی قدر...» توازن لفظی و معنایی وجود دارد؛ بنابراین «تا غایت بحر» باید معادل «با کمال دانش‌مندی» باشد. در نسخه‌ی ت به جای «تا»، واژه‌ی «با» و در نسخه‌های ف و ت به جای «بحر»، لغت «تبحر» آمده که کاملاً مناسب می‌نماید و اشکال تعادل و توازن را برطرف می‌کند. معین‌الدین می‌گوید: از موهبت الهی و نهایت تبخر، جاه و منزلت شاه شجاع با «کیوان» پهلو می‌زد.

۳۵. «چون به مبارکی به دارالملک کرمان نزول نمود، ظل عقاب رایتش، همای معدلت سایه چون گسترد که چنگل شاهین دندان طمع از سینه‌ی دراج به دست انصاف از بیخ برآمد.» (۹/۲۶۳)

افتادگی‌هایی که در این جمله وجود دارد، آن را مغشوش و مبهم نموده است. در نسخه‌های ف و ت این ابهام به صورت زیر رفع شده است: «چون به مبارکی به دارالملک کرمان نزول نمود، از ظل عقاب رایتش همای معدلت، سایه چنان گسترد که چنگل شاهین، دندان طمع از سینه‌ی دراج برکشید و دیده‌ی آرزو به آزار و تعرض

گنجشک دوخته شد. نهال نصفت از رشحات تربیت شاداب گشت و شاخ فتنه به دست انصاف از بیخ برآمد.»

معین‌الدین در جمله‌های یادشده از برقراری صلح و نهایت امنیت که در پی ورود امیرمبارزالدین به کرمان حاصل شده بود، سخن به میان آورده است.

در کتاب *مواهب الہی* برخی اشتباهات و غلط‌ها دیده می‌شود که حتی با مراجعه به نسخه بدل‌ها نیز قابل رفع نیست. در چنین مواردی با در نظر داشتن اصول تصحیح قیاسی، ناگزیر باید به سراغ این نوع تصحیح رفت. از آن‌جا که مجال سخن تنگ است، تنها به دو نمونه از این دست تصحیحات اشاره می‌شود:

۱. «و من بنده ... مدتی است تا این اندیشه‌هم‌خوابه‌ی ضمیر داشت که جزایل نعمت آن حضرت که رقاب شکر از طوق منت آن عاجزست و صحایف سپاس‌داری از ذکر شمه‌ای از آن قاصر، به مقابله‌ی خدمتی از آن تلقی نمایم تا میانم ذکر آن بعضی از مواقف مقدس...» (۱۲/۱۵)

نفیسی درباره‌ی «از آن» در پاورقی می‌نویسد که این کلمه در نسخه‌ی اقبال نیست. در نسخه‌های ف و ت نیز این کلمه وجود ندارد. ضمیر «آن» در این جمله مرجع ندارد. به نظر می‌رسد وجود ترکیب «از آن» در جمله‌ی پیش، کاتب را به اشتباه انداخته؛ به گونه‌ای که آن را در این‌جا نیز تکرار کرده است. با توجه به سبک و سیاق جمله، حذف آن ضروری می‌نماید؛ نیز لفظ «آن» در ترکیب «آن بعضی از» زاید است. نسخه‌های ف و ت و ل هم کلمه‌ی «آن» را ندارند. می‌توان چنین حدس زد که بر اثر یک جابه‌جایی، «آن» به جای قرار گرفتن بعد از «بعضی از»، پیش از آن قرار گرفته است؛ هرچند که در اثبات این مدعا، نسخه‌ای که دال بر آن باشد، در اختیار نیست.

۲. «رفعت آسمان ایالت به ایقاد میزان بسالت جمع کرده.» (۳/۲۶)

با توجه به این‌که واژه‌ی «ایقاد» به معنای «آتش افروختن» (*آنندراج*) است، کلمه‌ی «میزان» در این جمله چندان مناسب نمی‌نماید. می‌توان حدس زد این کلمه ضبط نادرست کلمه‌ی «نیران»، جمع «نار» به معنای آتش است که بر اثر بدخوانی کاتب، به صورت «میزان» نگاشته شده است. در حقیقت نویسنده در این جمله شجاعت را به آتشی تشبیه کرده که خاندان ممدوح وی، آن را افروخته‌اند. در نسخه بدل‌ها برای این کلمه، صورت دیگری ضبط نشده است.

۷. نتیجه‌گیری

مواهب الهی جزو اسناد معتبر تاریخی است که در زمان سلسله‌ی آل مظفر به رشته‌ی تحریر درآمده است. این کتاب علی‌رغم مقبولیت و توجه دانشجویان و پژوهش‌گران رشته‌ی تاریخ، به دلیل نثر مصنوع و متکلف این اثر و افراط نویسنده در به کارگیری صنایع ادبی، تلمیحات و استشهادهای مکرر و نیز واژه‌های دشوار عربی، کم‌تر مورد توجه ادب دوستان و ادب پژوهان قرار گرفته است. تنها تصحیحی که بر این کتاب وجود دارد، تصحیحی است که نفیسی با استفاده از نسخه‌ای متعلق به قرن یازدهم انجام داده است؛ اما این تصحیح از نواقص، افتادگی‌ها و ابهام‌خالی نیست.

در کتاب *مواهب الهی* که مقاله‌ی حاضر بخشی از آن است، نگارندگان با دست‌یابی به نسخه‌هایی متعلق به قرن هشتم، توانسته‌اند نواقص نسخه‌ی مصحح نفیسی را تا حدود زیادی رفع نمایند. مقایسه‌ی متن نفیسی با نسخه‌های مذکور نشان می‌دهد که بیش‌تر این اغلاط در حوزه‌ی واژگانی و گاه در جمله و عبارت، صورت گرفته است.

به طور خلاصه می‌توان اشکال‌های این متن را در موارد زیر برشمرد:

۱. افزایش‌های بی‌جا؛ کاهش‌ها و افتادگی لغت، ۲. عبارت و یا جمله؛ ۳. جابه‌جایی برخی از ارکان جمله؛ ۴. ابدال‌هایی که حاصل بی‌دقتی کاتبان در نسخه‌برداری و بدخوانی متن به دلیل دشواری نثر و یا تشابه کلمه‌ها به دلیل عدم نقطه‌گذاری متون در زمان گذشته بوده است.

این نواقص و اشتباهات، متن را دیریاب‌تر و دشوارتر کرده است؛ اما به هر حال دسترسی به نسخ اخیر، به ویژه نسخه‌ی دانشگاه تهران، توانسته راه‌گشایی برای احیای این اثر تاریخی - ادبی باشد.

یادداشت‌ها

۱. مثال‌های متن براساس نسخه‌ی *مواهب الهی* به تصحیح سعید نفیسی انتخاب شده، عددهای سمت راست، بیان‌کننده‌ی شماره‌ی صفحه و عددهای سمت چپ، معرف شماره‌ی سطر است.
۲. یکی از سلاطین کرمان و پسرعموی براق حاجب. (ر.ک. تاریخ مغول از حمله‌ی چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، ۱۳۶۴: ۴۰۴-۴۰۵)
۳. همسر براق حاجب. (ر.ک. همان، ۴۰۵)
۴. ر.ک. تاریخ روضه‌الصفاء، ۱۳۳۸: ۴۴۰)

۵. پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله و وزیر سلطان ابوسعید.
۶. (ر.ک. تاریخ گزیده، ۱۳۳۹: ۶۱۱)
۷. طایفه‌ای از مغول، ساکن در گرمسیر و سردسیر کرمان. (ر.ک. ۱۳۶۴: ۵۷)

فهرست منابع

- قرآن کریم. ترجمه‌ی فولادوند. تهران: دارالقرآن الکریم.
اقبال، عباس. (۱۳۶۴). تاریخ مغول از حمله‌ی چنگیز تا تشکیل دولت تیموری. تهران: امیرکبیر.
برهان، محمدحسین بن خلف. (۱۳۵۷). برهان قاطع. تهران: امیرکبیر.
بهار، محمدتقی. (۱۳۷۳). سبک‌شناسی. تهران: امیرکبیر.
جعفری، جعفرین محمد. (۱۳۳۸). تاریخ یزد. به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
خان وزیری، احمدعلی. (۱۳۶۴). تاریخ کرمان. به تصحیح و تحشیه‌ی باستانی پاریزی، تهران: محمدعلی علمی.
دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۲). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
رامپوری، غیاث‌الدین محمد. (بی‌تا). فرهنگ غیاث‌اللغات. به کوشش محمد دبیرسیاقی، بی‌جا: کانون معرفت.
زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۸). نقش بر آب. تهران: معین.
شاد، محمدپادشاه. (۱۳۳۵). فرهنگ آنندراج. تهران: خیام.
صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۵۳). گنجینه‌ی سخن. تهران: دانشگاه تهران.
صفی‌پور، عبدالرحیم. (۱۲۹۶). منتهی‌الارب فی لغه العرب. تهران: مطبعه‌ی محمدحسین کربلایی.
کاتب، احمدبن حسین بن علی. (۱۳۴۵). تاریخ جدید یزد. زیر نظر ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.
کتبی، محمود. (۱۳۶۴). تاریخ آل مظفر. به اهتمام و تحشیه‌ی عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
مستوفی بافقی یزدی، محمد مفید. (۱۳۴۰). جامع مفیدی. به کوشش ایرج افشار، تهران: کتاب‌فروشی اسدی.

مستوفی قزوینی، حمدالله. (۱۳۳۹). تاریخ گزیده. تهران: امیرکبیر.
مکرم، ابی‌الفضل جمال‌الدین محمد. (۱۳۰۰ ق). لسان العرب. مصر: المطبعة المصریه.
میرخواند، محمد بن خواوند شاه. (۱۳۳۸). تاریخ روضه‌الصفاء. تهران: خیام.
نفیسی، علی‌اکبر. (۱۳۱۸). فرهنگ نفیسی (ناظم‌الاطباء). تهران: کتاب‌فروشی خیام.
یزدی، معین‌الدین. (۱۳۲۶). مواهب الهی. با تصحیح و مقدمه‌ی سعیدنفیسی، تهران: اقبال.

